

ریشه های اعتراض چیست؟

چرا حکومت در ایران وقتی غافلگیر می شود بجای درمان روی به انکار دردها می آورد؟

تحلیل راهبردی برای برون رفت از استمرار خشونت اجتماعی

امیر دبیری مهر

استاد و پژوهشگر علوم سیاسی

و مدیر اندیشکده مطالعات توسعه و سیاست گذاری خرد

از روزی که دختر معصوم و مظلوم کرد ؛ مهسا امینی عزیز که برای یک سفر عادی به تهران آمده بود و توسط گشت ارشاد بازداشت شد و ساعاتی بعد در بیمارستان درگذشت ؛ تا به امروز مجموعه اتفاقات و رخداد های گوناگونی در ایران و خارج از ایران شکل گرفته که همگی آنها حول مفهوم ((اعتراض)) قابل صورت بندی است . سلسله اعتراضات و تجمعات پراکنده و مستمر و نامنظم و فراگیری که ناشی از نارضایتی دست کم بخش بزرگی از جامعه ایرانی از وضع موجود است .

درست یا نادرست ؛ اکثریتی صاحب صدا و توان تاثیر گذاری وضعیت موجود خود را مطلوب نمی دانند و در میان عوامل فراوان دخیل در آن ؛ حکومت را دارای بیشتری سهم و نقش در این ناکامی می دانند. تقلیل و کاهش این واقعیت به نقشه های بیگانگان و دشمنان جمهوری اسلامی مانند این است که فردی تن و بدن و روح سالمی ندارد و برای بهبود خود تلاش نمی کند و ناگهان دچار ضعف مفرط می شود و بعد از مصرف یک ماده غذایی نا بجا دچار افت فشار شده راهی بیمارستان می شود و بجای توجه به بیماری های زمینه ای خود همه همه مشکلات را به تخلف کارخانه سازنده ماده غذایی مصرف شده مربوط می کند... این فرافکنی نه تنها قانع کننده نیست بلکه مشکل گشا و حلال مسایل هم نیست و از همه بدتر اینکه با بی اعتنائی همان جامعه معترض مواجه می شود ... اینکه افرادی و گروههایی در جامعه وجود دارند که وقتی اعتراض شکل می گیرد از آن

سو استفاده می کنند و مثلاً به رفتارهای خشن اعم از زبانی مانند ناسزا و فحاشی و بدنی مانند خشونت و تخریب و حتی ترور روی می آورند یک موضوع کاملاً حاشیه ای و از عوارض این بحران هاست و نباید جای فرع و اصل را با هم عوض کرد. بگذریم ... مساله این است بنابه دلایل فراوانی از جمله عقب ماندگی های تاریخی ، تحریم های ظالمانه خارجی ، ناهنجاری های فرهنگی ؛ ناکارآمدی مدیران و نهادها و دستگاههای خدمتی ولی از همه مهمتر ((سیاست های نادرست)) و ((اهمال و سستی اجزای حاکمیت در پاسخ عملی و محسوس به مطالبات عمومی)) یک نارضایتی انباشته در جامعه ایرانی شکل گرفته است که هر رخدادی و بهانه ای می تواند موجب مشتعل شدن آن شود. نگارنده از سالها پیش در باره ریشه ها و البته راه حل های این دلایل نارضایتی به شکل خصوصی و محرمانه و عمومی و سرگشاده مقالات فراوان و سخنرانی های زیادی و مشاوره های گوناگونی ارائه دادم. برای نمونه می توانم به دو تحلیل تفصیلی در ششم تیرماه 1397 و هفتم اذر 1398 اشاره کنم که برای بسیاری از مقامات کشوری ارسال شد و حوادث ابان 98 و مهر 1401 در آن پیش بینی شده بود که متأسفانه به علت تغییرات بدنه ی تصمیم سازی در نظام و تنزل سطح علمی و شناختی و تجربی آن در سالهای اخیر هر چه زمان گذشت اثر گذاری این فعالیتهای دلسوزانه کاهش یافت و حدود دو سال است که این آسیب شناسی را فقط در سطح اکادمیک و و رسانه ای و عمومی انجام می دهم و چه بسا در صورتی که این روش هم مورد توجه قرار نگیرد آن را متوقف کنم و به قول آن پیرمرد کشاورز روستایی در گفتگو با وزیر جهاد کشاورزی دولت وقت؛ بگویم خودتان می دانید و مملکت خودتان. خدا نکند آن روز فرا برسد.

از بحث اصلی منحرف نشویم... درباره دو علت اصلی نارضایتی در جامعه سخن می گفتیم ... اول به سیاست های نادرست می پردازیم که اثرات آن در ایجاد نارضایتی تدریجی و نامحسوس اما بسیار عمیق است به گونه ای که اغلب موجب غافلگیری حاکمان در کشورها می شود مگر کشورهایی که با آینده پژوهی و استمراج مکرر و مداوم و دقیق نبض جامعه جلو غافلگیری را می گیرند و تدبیرات حاکمیتی خود را با تغییرات اجتماعی تنظیم می کنند.

در ایران برخی از مهمترین سیاست هایی که ریشه نارضایتی است و به نظر می رسد تا کنون عزمی برای توقف و تغییر در آنها وجود نداشته عبارتند از :

1- حذف تدریجی نخبگان و خبرگان و افراد مجرب و صالح و دلسوز از چرخه ی تصمیم سازی و تصمیم گیری در کشور که اوج آن در ردصلاحیت های بی تعارف انتخابات مجلس 1398 و ریاست جمهوری 1400 و تشکیل دولت جدید رقم خورد. این سیاست اعمالی اولاً موجب سرخوردگی و ناامیدی بدنه فعال و موثر تصمیم سازی کشور و کاهش مشارکت عمومی مردم شده و ثانیاً ضریب خطا و هزینه ی تمام شده تصمیم گیری های کشور را به شدت بالا می برد زیرا این تصمیمات از پشتوانه عقلانیت و دانش بویژه در حوزه علوم انسانی برخوردار نیست .

این سیاست زمانی منجر به نارضایتی می شود که افراد متخصص و دانش اموخته و فرهیخته به این نتیجه می رسند که ظاهراً دانش و فضیلت و تخصص معیار مهمی در ارتقا و رشد انسانها نیست و آنچه مهم است تقرب به حلقه های درونی قدرت است. این بحران به مهاجرت عینی و ذهنی ایرانیان منجر و برای باقی ماندگان به نارضایتی و خشم منجر می شود که مجالی برای ظهور می جوید.

2- سیاست یک دست سازی حاکمیت بجای رقابت سازنده ؛ بسیار زودتر از آن چیزی که فکر می شد ناکارامدی خود را نشان داد... این سیاست که نسخه تجویزی افرادی بیگانه از علوم انسانی و تاریخ تحولات ایران و مدیریت در جهان جدید هست از مرز اصلاح طلب و اصول گرا نیز عبور کرد و به دوگانه خودی و غیر خودی و وفادار و غیر وفادار سرایت کرد . تجویز کنندگان این سیاست با خامی و ساده اندیشی تصور می کنند اگر همه قوا و نهادهای تصمیم ساز در کشور از یک جنس ادم و سبک مدیریتی شکل گیرد تنش ها و اختلافات کاهش یافته و برنامه های اجرایی بهتر پیش می رود مانند اینکه کسی فکر کند اگر در چیدمان تیم فوتبال 11 مدافع را در زمین بگذارد نتیجه بهتری حاصل می شود...در حالی که تنوع سلاقی و عقاید و سبک مدیریتی و فکری لازمه پویایی سازمان ها از جمله دولت است و یکدستی حاکمیت دست کم دو آفت خطر ناک دارد اول زمینه سازی فساد و عدم شفافیت و دوم سر ریز شدن همه مشکلات به سطوح بالای نظام و حذف ضربه گیرهای حاکمیتی که در شعارهای معترضین مشهود است ... این سیاست زمانی موجب نارضایتی می شود که افراد

کار بلد و دلسوز و وطن دوست هیچ امیدی برای مشارکت در ساخت ایران ندارند و همه درهای اندیشه و عمل را به روی خود بسته می بینند و تصور گروگان بودن به آنها دست می دهد.

3- سیاست خارجی ماجرا جویانه و منازعه طلبانه نه تنها هیچ فایده و سودی برای ایران نداشته بلکه منشا هزینه های سنگین برای مردم بوده است اساسا سیاست خارجی در ایران در رابطه ای معیوب با سیاست داخلی تعریف شده.... بجای آنکه سیاست خارجی در خدمت منافع ملی باشد بیشتر منابع و منافع ملی برای اعمال سیاست خارجی هزینه می شود. از ابتدا این دیوار را کج بنا نهادند. سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است نه بالعکس . نمونه اشکار این سیاست استمرار منازعه با امریکا و دوری از گفتگو و مصالحه عقلانی با این قدرت اثرگذار بر امنیت ملی ایران به بهانه های مختلف است .. گویی نظام تصمیم گیری در ایران بجای اینکه دنبال بهانه برای کاهش منازعه باشد دنبال بهانه برای ارتقای منازعه و تخاصم است ... این سیاست انقدر ادامه یافته که برخی باور دارند امریکا نقش لولویی را بازی می کند که سرپوشی باشد بر ناتوانی و ناکارآمدی های داخلی ..ما می دانیم که بدخواهی و حيله گری واشنگتن قابل انکار نیست اما نباید فراموش کنیم ایران به کاهش مزاحمت امریکا بسیار بیشتر نیاز دارد تا نیاز امریکا به همکاری با ایران ... در مقام مقایسه باید گفت صحبت از یک اقتصاد 20 هزار میلیارد دلاری در امریکا و اقتصاد 200 میلیارد دلاری در ایران است ... هیچ توازنی فیمابین وجود ندارد. این قاعده در خصوص دیگر کشورهای قدرتمند اروپایی مثل انگلیس و فرانسه و المان هم صادق است ... باوجودی که تقریبا همه استادان روابط بین الملل و سیاست خارجی در این خصوص اجماع نظر دارند اما نظام تصمیم گیری همچنان معتقد است مرغ یک پا داره... این سیاست نادرست زمانی موجب نارضایتی می شود که فشار ان در قیمت دارو و کاهش ارزش پول ملی ، افزایش قیمت محصولات وارداتی و کمبود یا نبود کالاهای مورد نیاز مردم در زندگی عادی و روزمره ی آنها مشاهده می شود.

4- چهارمین سیاست بسیار مایوس کننده حاکمیت؛ فقدان یک چشم انداز روشن و دقیق و محسوس از آینده ایران و الزام همگانی برای حرکت در مسیری است که به آن منتهی شود...

الان هیچ کس نمی داند ایران دقیقا در سال آینده از نظر تورم و اشتغال و سرمایه گذاری و میزان رشد اقتصادی و تعداد گردشگر خارجی و... در کجا قرار خواهد گرفت و این شاخص ها در 5 سال آینده کجا قرار خواهد گرفت... امروزه در کشورهای توسعه یافته این انتظارات از جانب شهروندان بسیار عادی است ... اساسا هنوز معلوم نیست مساله توسعه ایران و افزایش رفاه عمومی هدف واقعی جمهوری اسلامی هست یا نه ؟ اگر هست چگونه افرادی در کشور در تریبون های عمومی علیه مظاهر رفاه و پیشرفت و توسعه موضع گیری می کنند و تشویق هم می شوند. یا اینکه چگونه است همه نهادها ملزم به رعایت ضوابط گفتاری و رفتاری معطوف به توسعه نیستند... مثلا توسعه با گشت ارشاد و دخالت در سبک زندگی مردم و نقض آزادی های اجتماعی سازگار نیست. توسعه با حاکمیت فضای امنیتی بر کشور سازگار نیست و توسعه با فیلترینگ و مسدود سازی و محدودیت پهنای باند اینترنت هیچ نسبتی ندارد. توسعه بدون وجود قانون شفاف و تضمین شده یک رویای باطل است .. بدون شفافیت در دخل و خرج های کشوری و ایجاد سامانه های برخط نحوه هزینه کرد مالیات اخذ شده از مردم نمی توان توسعه یافت .

فقدان چشم انداز و مسیر توسعه در ایران موجب می شود آینده ای برای مردم قابل تصور نباشد و این مساله موجب اضطراب و ترس از آینده و نارضایتی است ... رفتارهای شتاب زده در مردم در خرید سکه و ارز و قیمت سرسام آور زمین و ملک بعنوان کالای ماندگار سرمایه ای ریشه در این ذهنیت دارد.

5- پنجمین مساله ؛ اولویت های نادرست کشور در اتخاذ سیاست ها و تخصیص بودجه و صرف سرمایه های کشور است .. برای مثال وقتی مردم با کمبود نیازهای اولیه رفاهی مثل تغذیه سالم ، بهداشت و درمان عمومی ، آموزش و پرورش و مسکن و حمل و نقل عمومی مواجه هستند از اینکه می بینند بودجه های کشور به صدها نهاد و موسسه ناکارآمد فرهنگی و عقیدتی با صاحبانی مقرب به قدرت تخصیص می یابد دچار خشم می شوند...یا وقتی سالانه بالغ بر بیست هزار ایرانی در تصادفات کشته می شوند و طبق اعلام رسمی پلیس عامل اصلی ان پایین بودن ایمنی خودروهای ساخت داخل است مردم از اینکه سیاست ممنوعیت واردات خودرو همچنان استمرار می یابد خشمگین می شوند که چرا باید مجبور باشند این ارابه

های مرگ را سوار شوند یا باید عوارض سنگین برای استفاده از خودروهای وارداتی خارجی ایمن پرداخت کنند...مثالها در این حوزه فراوان است ...

6- سیاست بی اعتنایی به علوم انسانی و صاحب نظران علوم انسانی و علوم اجتماعی خسارات زیادی به کشور وارد کرده است ...طرح کلیشه نخ نمای غربی بودن علوم انسانی که می توان خط نفوذ حزب توده را در طرح ان در اوایل انقلاب جستجو کرد موجب شده است کشور و نظام تصمیم سازی و تصمیم گیری به علوم انسانی بویژه شاخه های علوم سیاسی و روابط بین الملل، اقتصاد، جامعه شناسی ، مدیریت و روان شناسی بطور جدی و فصل الخطابی نگاه نکند و قادر به حل مشکلات و معضلات ریز و درشت خود نباشد و حتی شوربختانه برخی به علوم انسانی و متخصصین نه تنها بعنوان فرصت بلکه بعنوان تهدید نگاه می کنند و کاری کرده اند که برای مثال در واقعه اخیر معدود استادان و پژوهشگرانی شجاعت و امیدی را در خود مشاهده کردند تا با ارایه تحلیل های شفاف به ایمن سازی و کمک به کشور کمک کنند و اکثرا از سر ترس یا محافظه کاری و یا بی تفاوتی و نا امیدی سکوت را برای روشنگری ترجیح داده اند که بسیار دردناک و تاسف بار است . از سوی دیگر برای مثال در اتفاقات اخیر مهر و ابان 1401 چند استاد و کارشناس علوم سیاسی و جامعه شناسی برای تبیین مساله پیش آمده فراخوانده و از آنها مشورت با اهداف تصمیم سازی خواسته شد؟ من تردید ندارم اگر مسئولان جمهوری اسلامی همانگونه که وقتی کسالت جسمانی پیدا می کنند برای معالجه از رفتن به لندن و برلین و امریکا پرهیزی ندارند وقتی در حکمرانی هم دچار بیماری و معضل شدند به همین سرمایه های علوم انسانی در داخل مراجعه می کردند دردهای ایران اینقدر مزمن نشده بود و به اعتراض نمی انجامید.

اما در اینجا لازم است به عامل دوم هم اشاره ای کنیم که همانا ((اهمال و سستی اجزای حاکمیت در پاسخ عملی و محسوس به مطالبات عمومی)) است که به تدریج به خشم و نارضایتی منجر می شود. گفتنی است وجود مشکل و مطالبه و درخواست در سیستم های حاکمیتی امری عادی و جهانمشول است آنچه کشورها را از نظر توسعه یافتگی متمایز می

کند نوع مواجهه با مشکلات و مطالبات و درخواست های عمومی است. بنابر این کسانی که جامعه را راضی و آرام و بی صدا و بدون اعتراض می خواهند نه جهان را می شناسند نه سیاست را و نه الفبای حکمرانی را و دست کم هزار سال با دانش جدید و علوم انسانی نوین بیگانه هستند ...

اگر نگاه سیستمی به حکمرانی داشته باشیم یک سیستم سیاسی و اقتصادی سالم و پویا و کارآمد بطور مداوم مطالبات عمومی را رصد و برای پاسخ به این مطالبات در قالب سیاست ها و تصمیمات عمل می کند و هر گونه بی اعتنایی یا ناتوانی در پاسخ به این مطالبات منجر به اختلال در سیستم و انباشت نارضایتی می شود. بروز مشکلات در خدمت رسانی روز مره به مردم ؛ ریشه در این بخش دارد... به چند مثال ساده توجه کنید :

وقتی شهروندی برای اخذ گواهی نامه مراجعه می کند و دفاتر آموزش راهنمایی و رانندگی صرفا به منظور سوداوری بیشتر بی جهت متقاضی را مردود اعلام می کنند تا مجددا برای ازمون 200 هزار تومان پرداخت کند نارضایتی شکل می گیرد.

وقتی دانشگاه ازاد اسلامی با جاگذاری نا بخردانه ساختمان های خود در محیط های شهری و محله های مسکونی ؛ اسباب شلوغی و تضییع حق شهروندان ساکن در محله ها را ایجاد می کند و برای حل آن هم چاره یابی نمی کند و دانشجویان بجای استراحت در محیط دانشگاه در پیاده رو ها در شکل ناپسندی اتراق می کنند این دانشگاه در ایجاد نارضایتی مردم و دانشجو سهیم است .

وقتی شهرداری بدون ضوابط شهرسازی با فروش تراکم بعنوان منبع درآمد شهر فروشی می کند و پارکینگ و خدمات شهری مناسب فراهم نمی کند و شهروندان برای یافتن جای پارک خودور باید صبح ها دو ساعت قبل از شروع ساعت کاری در خودرو بخوابند شهرداری در ایجاد نارضایتی مقصر است .

وقتی نهادها و افرادی بدون شفافیت مانع از حضور زنان در ورزشگاه می شوند و برای توجیه آن قصه بافی میکنند یا جلو کنسرت موسیقی را بنابر نظر و عقیده خود می گیرند تخم نارضایتی را در دل جوانان می کارند...

وقتی مامور ناجا یا امنیت با وجود برخورداری از سلاح و اقتدار قانونی بر سر معترض غیرنظامی و بی دفاع فریاد می زند و فحاشی می کند و یا به خشونت متوسل می شود تخم کینه و نارضایتی را برای سالها در جان مضروب می کارد...

وقتی نهادهای مربوطه از اجرای اصول شفاف قانون اساسی مبنی بر حق راهپیمایی مسالمت آمیز و امکان رفراندوم برای اصلاح قانون اساسی طفره می روند به استمرار نارضایتی کمک می کنند.

وقتی روزنامه نگار و خبرنگار بخاطر اطلاع رسانی و مفسر بخاطر تحلیل و تفسیر و منتقد بخاطر انتقاد سازنده بجای تجلیل و تقدیر مورد تادیب و مواخذه قرار می گیرد و رسانه های بدخواه خارجی میدان دار اطلاع رسانی و روایت سازی می شوند بذر ناامیدی و نارضایتی در وجود این قشر گذاشته می شود.

وقتی جوان پر انرژی و توانا و تحصیل کرده بخاطر قانون نظام وظیفه اجباری باید دوسال از عمر خود را از دست رفته تلقی کند و از ظرفیت و توانایی او در این مدت به درستی استفاده نشود و برای جذب و اشتغال در بازار کار امید نداشته باشد از وضع موجود ناراضی خواهد شد.

وقتی صاحبان کسب و کار و کارآفرینان برای اخذ مجوز باید هفت خوان رستم را سپری کنند و به پرداخت رشوه و تعظیم در برابر متولیان دستگاه صدور مجوز مجبور شوند ناراضی خواهند شد .

وقتی بخاطر اشفته‌گی بازار زمین و مسکن و حضور نهادهای دولتی و حاکمیتی در این بازار بعنوان منبع درآمد ؛ یک حقوق بگیر باید 70 سال برای خانه دار شدن صبر کند چرا نباید ناراضی باشد؟

مثالها بسیار است و شما مخاطب هشیار می توانید دهها و صدها مثال دیگر به این موارد اضافه کنید...

اما نکته کلیدی و راهبردی در مساله این است که وقتی این روندها و فرایندهای معیوب ادامه پیدا می کند و حل نمی شود و عزم و جدیتی برای غلبه و مهار آن دیده نمی شود موجبات خشم عمومی فراهم می شود... وقتی مردم می بینند انجایی که اراده حاکمان متوجه امری است همه امکانات و منابع برای تحقق آن بسیج می شود اما برای حل مشکلات روز مره مردم قدم موثری برداشته نمی شود این تصور در آنها شکل می گیرد که مهم نیستند و مسایل آنها اولویت کشور نیست و ناراضی می شوند. برای مثال تروریستهای شاهچراغ و ضاربان حادثه اکباتان و کمال شهر در کمتر از چند ساعت شناسایی و بازداشت می شوند اما هنوز از شناسایی ضاربان دختران و پسران نوجوان مضروب و مجروح و کشته شده در وقایع اخیر هیچ خبری نیست در حالی که مقامات رسمی می گویند ضاربان از نیروهای انتظامی و نظامی و امنیتی نبودند و نباید معذوریتی در شناسایی و بازداشت و محاکمه آنها باشد.

بنابر این و در نتیجه می توان گفت اگر اعتراضات وجود دارد - که دارد - باید ریشه های آن را فهمید و ریشه های آن را در نارضایتی جست . استمرار نارضایتی تبدیل به خشم اجتماعی می شود و نارضایتی نیز ریشه در سیاست های نادرست و ناکارآمدی در پاسخ به مطالبات مردمی دارد و برای از بین بردن اعتراضات و حواشی و عوارض ناخواسته و زیانبار آن، حکم عقل و خرد و دانش و تجربه این است که باید نارضایتی را کاهش داد زیرا به صفر رساندن نارضایتی میسر نیست و برای کاهش نارضایتی نیز ناگزیر باید شجاعت تغییر در سیاست ها را داشت و نظام خدمت رسانی و بوروکراسی کشور را مانند دیگر کشورهای جهان چالاک و مدرن و چابک کرد و در ارایه خدمات به همه شهروندان فارغ از عقاید و باور ها و رنگ و قوم

و قبیله و جناح سیاسی ؛ قانون مدار رفتار کرد. اگر چنین نگاهی به بحران ها از جمله بحران
اخیر داشته باشیم راه گذار به امنیت و صلح و آرامش در کشور ایجاد می شود اما اگر این
تحلیل را هم با دیده تحقیر نادیده بگیرید و همچنان بر طبل لجاجت و رجز خوانی و
لشکرکشی خیابانی بکوبید لاجرم خواهیم گفت.
من آنچه شرط بلاغست با تو می گویم
تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال